

آیا علم فقه با عقلانیت و اخلاق ناسازگار و نیز ناکارآمد است؟

چندی پیش مناظره‌ای بین جناب آقای دکتر عبدالکریم سروش و جناب آقای آیت الله علیدوست در باب فقه و کارآمدی آن صورت گرفت که از این بابت از هر دو استادان تشکر و قدردانی می‌نمایم. در این مناظره مسائلی در باب فقه و علم فقه مورد گفتگو قرار گرفت و هر کدام از زاویه‌ای به این مسئله پرداختند. استاد آیت الله علیدوست از زاویه فقاہت پاسخ‌های مناسب و در خوری در باب مسایل مورد بحث بیان داشتند که باز جای تشکر و سپاس دارد. برخی از دوستان و طلبه‌ها و دانشجویان از اینجانب خواستند که دیدگاه خود را در این باره مطرح نمایم که اینک خواسته آنان را اجابت کردم.

جناب آقای دکتر سروش در این مناظره سه مسئله را در باب فقه (علم فقه) مورد تاکید قرار دادند که نیاز به توضیحات بیشتری دارد:

۱. فقه، ضد عقلانیت و بنای عقلاست.

۲. فقه، ضد اخلاق است.

۳. فقه، ناکارآمد است.

توضیحات: ابتدا دیدگاه جناب آقای دکتر سروش مطرح و سپس نظرات خود را در تحت عنوان بررسی بیان می‌نمایم.

۱. فقه ما ضد عقلانیت و بنای عقلاست.

دکتر سروش در این مناظره مطرح کردند که ما در حوزه انسانی عقلا به ما هم عقلا نداریم. ما عقلا از آن جهت که واجد قوه شهویه و غضبیه هستیم، داریم. یعنی عمل آنان عجین با شهوت و غضب است. اگر آنان عملی را مرتکب شدند، آن عمل عاقلانه و در ذیل بنای عقلا قرار می‌گیرد. فقه نباید با اعمال آنان مخالفت کند و اگر مخالفت کرد که می‌کند ضد عقلانی و بنای عقلا است. عقلا شراب‌خواری بی‌حجابی و روابط آزاد دختر و پسر و زن و مرد و خوردن گوشت خوک و..... را قبول دارند و عرف هم همین عقل و عمل آنان را بناء عقلا می‌داند. فقه باید تسلیم بنای عقلا باشد.

بررسی:

قبل از ورود به بحث لازم است که فقه را تعریف نمایم. (تعریف الفقه، هو العلم بالاحکام الشرعیه الفرعیه عن ادلتها التفصیلیه). علم فقه علمی است که عهده دار بحث از احکام شرعی فرعی از ادله تفصیلی است. یعنی فقیه با استفاده از آیات قرآن و روایات و احکام عقلی (و نیز اجماع)، حکم الهی مانند وجوب و حرمت و... را در مورد افعال فردی و اجتماعی انسان بیان می‌دارد و فعالیتی که فقیه برای کشف حکم الهی انجام می‌دهد اجتهاد نامیده می‌شود.

در برابر این مدعای جناب آقای سروش مطالب نقدگونه خود را در ذیل سه شماره بیان می‌نمایم:

۱. فقه پشتوانه عقلی مستحکمی دارد که نمی‌توان آن را متهم به غیر عقلانی بودن کرد. انسان‌ها با عقل خود خدا و آفریدگار حکیم و رحیم و قدیر و رحمان را قبول کرده‌اند که خداوند از سر حکمت، معارف و دستوراتی را از طریق پیامبران معصوم و نیز امامان معصوم برای سعادت و هدایت انسان‌ها ارسال نموده است. بخشی از این دستورات در قالب فقه تبلور یافته است. پس فقه و احکام فقهی بر اصول و مبانی عقلی مبتنی است و بدون دلیل قطعی نمی‌توان از آن اعراض نمود. در واقع احکام فقهی را به دلیل پشتوانه عقلی اشان می‌توان نوعی احکام عقلی دانست.

۲. این که هر فردی تحت عنوان عاقل هر کاری را هر چند از سر شهوت و غضب به انجام رساند نمی‌توان گفت که از سر عقلانیت به انجام رسانیده است، زیرا باید دلیل مستحکمی که عاقلان دیگر آن را بپذیرند ارائه دهد. مثلاً ممکن است فردی از سر تمایل به شراب خواری روی آورد. اگر از او دلیل این کار را جویا شویم دلیل قانع کننده‌ای نداشته باشد. آیا این فرد می‌تواند مطمئن شود که شراب و مواد مخدر و گوشت خوک برای بدن مفید است؟ آن فرد می‌تواند به صورت قاطع رابطه بین شراب و ... و ۳۷/۲ تریلیون سلول بدن را مورد بررسی قرار دهد و بگوید که نوشیدن شراب به هیچ کدام از سلول‌های بدن آسیبی وارد نمی‌سازد؟ آیا واقعاً تاکنون دانش بشری به چنین نتیجه‌ای رسیده است؟ پس اگر آن فرد به اصطلاح عاقل دلیلی در ورای آن نداشته باشد این عمل از سر شهوت و هوس است و از قوه عقلانی او برنخاسته است و لذا نمی‌توان عمل این افراد را سیره و بنای عقلا دانست. و نیز در روابط آزاد دختران و پسران و زنان و مردان آیا واقعاً چنین روابطی عقلانی است یا از سر هوس و شهوت است؟ چه بسیار افرادی که در جوانی از سر شهوت برای روابط خود با جنس مخالف هیچ حد و مرز شرعی و قانونی قائل نشده‌اند اما در سنین بالاتر افسرده و خسته و پشیمان از عمل.

اینجانب چندی پیش اظهارات خانمی را استماع کردم که در دوران جوانی به روابط آزاد زن و مرد معتقد بوده است ولی در میان سالی بیمار و افسرده و پشیمان او آرزو می‌کرد که ای کاش در جوانی تشکیل خانواده داده بودم و تابع هوس و شهوت خود نمی‌شدم تا در میان سالی و هنگام بیماری یک دلسوز و عاشق و همدمی داشتم که به او تکیه می‌کردم. اینک همه دوست‌های دوران جوانی‌ام مرا تنها گذاشتند، زیرا آنان تنها افرادی هوسران بودند که تنها به فکر خود بودند.

آیا واقعاً می‌توان هر عملی که از بخشی از جامعه سر می‌زند عقلانی دانست؟ آیا انسان با عقل و آگاهی محدود خود می‌تواند به صورت قطعی سود و زیان افعال را مشخص نماید؟ هرگز.

قران درباره این افراد می‌فرماید:

وَمَا لَهُمْ بِهِ مِنْ عِلْمٍ إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَإِنَّ الظَّنَّ لَا يُغْنِي مِنَ الْحَقِّ شَيْئًا (نجم، ۲۸)

"و ایشان را به این [کار] معرفتی نیست. جز گمان [خود] را پیروی نمی‌کنند، و در واقع، گمان در [وصول به] حقیقت هیچ سودی نمی‌رساند."

امیرالمومنین حضرت علی (ع) درباره این افراد می‌فرماید: **كَمْ مِنْ عَقْلٍ أُسِيرَ تَحْتَ هَوَى أَمِيرٍ (نهج البلاغه، حکمت**

(۲۱۱)

یعنی عقل آن‌ها اسیر هوس آن‌هاست و وقتی اسیر شد، مطابق خواسته هوس فتوا می‌دهد. بنابراین، حکم این افراد بر شراب خواری و روابط آزاد زنان و مردان از سر هوس است نه عقل آنان.

از این رو، لازم است که از جانب خدا اعمال صالح از اعمال ناصالح معین شود.

امام رضا علیه السلام فلسفه بعثت پیامبران را چنین بیان می‌نماید:

از آنجا که قوای فکر بشر قادر به درک سود و زیان نیست و خداوند نیز برتر از آن است که خود بر انسان تجلی نماید و با آنان سخن بگوید ناگزیر رسول خدا بین او و مردم واسطه می‌شود تا امر و نهی و آداب او را به آنان انتقال دهد و آنان را به سود و زیان خود آگاه سازد، زیرا در خلقت آنان چیزی وجود نداشت تا به وسیله آن بتوانند نیازهای خود را بشناسند. (مجلسی، بحار الانوار، ج ۱۱، ص ۴۰)

بنابراین چون ما عاجز از تشخیص سود و زیان برخی از امور نظیر شراب و گوشت خوک و... هستیم باید به دستورات الهی که مبنای عقلی دارد و از حکمت و علم نامتناهی خدا ناشی شده، گوش جان سپرده و با رضایت به انجام برسانیم و اگر تعالیم الهی نبود ما هرگز مصالح و مفاسد این امور را نمی‌توانستیم درک کنیم. قرآن در این باره می‌فرماید: **وَيُعَلِّمُكُم مَّا لَمْ تَكُونُوا تَعْلَمُونَ** (بقره، ۱۵۱). و (خداوند به شما کتاب و حکمت می‌آموزد،) و آنچه را نمی‌دانستید به شما یاد می‌دهد.

البته اگر دلیل عقلی قطعی بر خلاف روایتی داشتیم حکم عقل را مقدم می‌داریم، زیرا حکم عقل هم حجت الهی است. همان گونه که در فهم آیات قرآن اگر دلیل قطعی عقلی داشتیم ظاهر آیه را مطابق دلیل عقلی معنا می‌کنیم، مانند تعبیر قرآنی "یدالله فوق ایدیهم". اما تا زمانی که دلیل قطعی بر مخالفت با حکم و دستور فقهی نداریم باید به روایات و دستورات فقهی عمل نماییم.

۳. مدعای جناب آقای دکتر سروش برخلاف فلسفه بعثت انبیا الهی است.

قرآن مهم‌ترین هدف انبیا الهی را دعوت انسان به توحید و پرهیز از شرک می‌داند. آدمی با پذیرش توحید در تمامی ابعاد آن می‌تواند به رستگاری نائل شود نه با شرک. لذا پیامبر گرامی اسلام (ص) با بت‌پرستی و اعمال زشت مردم عصر جاهلیت و به تعبیر آقای سروش عقلا از آن نظر که دارای قوه وهمیه و شهویه و غضبیه هستند، مخالفت کرد و آنها را با تعقل و تفکر صحیح به راه درست عقلانی دعوت نمود. البته بنا به پذیرش ادعای جناب آقای سروش نباید خداوند پیامبران را مبعوث و مردم را به راه درست و عقلانی دعوت می‌نمود، زیرا بناء عقلا بر بت‌پرستی و انجام ردائل بود و به نظر ایشان مخالفت با بناء عقلا جایز نیست. قرآن در این باره می‌فرماید:

وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولًا أَنِ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ (نحل، ۳۶)

هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ (جمعه، ۲)

قرآن در این آیه می‌فرماید خداوند کتاب و حکمت را به مردم تعلیم می‌دهد هرچند آنان قطعاً پیش از آن در گمراهی و جهالت آشکاری بودند. بنابراین قرآن با تعالیم خود مردم را از گمراهی و ضلالت نجات می‌دهد. اگر ادعای جناب آقای سروش مورد پذیرش قرار گیرد پیامبران نباید با راه و روش مردم که به تعبیر ایشان عقلا هستند، مخالفت می‌کردند در صورتی که قرآن می‌فرماید آنان در گمراهی آشکار بودند و با فکر و عمل آنها مخالفت می‌کند. بنابراین قرآن و فقه با عبادت بت‌ها هرچند که

مورد اهتمام اکثریت مردم باشد مخالفت می‌کند و آنها را در ضلالت و گمراهی می‌داند نه این که تسلیم آنان شود به این اعتبار که ما با بناء عقلا نباید مخالفت کنیم .

از این رو می‌توان نتیجه گرفت که احکام فقهی خود نوعی احکام عقلی هستند و اگر در مواردی با احکام عقلی قطعی ناسازگار باشند در آن صورت مصداق مخالفت دو حکم عقلی با هم می‌شوند. درست مثل تعارض دو حکم اخلاقی با هم در موضوع واحد. عقلا در این موارد از قاعده اهم و مهم تبعیت می‌نمایند .

۲. فقه ضد اخلاق است :

دکتر سروش می‌گوید فقه و احکام فقهی و حداقل برخی از آنها ضد اخلاق هستند. در تعارض اخلاق با فقه شما باید اخلاق را مقدم بدانید. بنابراین، احکام فقهی را به جهت ضد اخلاقی بودن باید کنار بگذاریم .

۱. بررسی

نقد خود را در ذیل چند شماره بیان می‌نمایم:

۱. دکتر سروش در این مناظره از اخلاق سخن می‌گوید ولی هیچ تعریف واضح و روشنی از اخلاق و معیار اخلاقی به دست نمی‌دهد. در حوزه اخلاق یکی از مسائل مهمی که باید مورد بحث قرار گیرد معیار اخلاقی بودن اعمال است . در این حوزه مکاتب متعدد اخلاقی وجود دارند برای مثال سودگراها، تکلیف گراها، قدرت گراها، لذت گراها و که هر کدام معیاری را برای اخلاقی بودن ارائه می‌دهند .

سودگراها معیار اخلاقی را لذت و نیز تبعیت از اصل سود می‌دانند: بیشترین سود و خوشی برای بیشترین تعداد آدمی. پس از نظر این مکتب اخلاقی سود یا نفع یا خوشی فی‌نفسه و ذاتاً خوب است و هر چیز دیگری نظیر پول، قدرت، رفاقت و به نحو ابزاری خوب هستند. ایمانوئل کانت فیلسوف آلمانی در مکتب تکلیف گرایانه خود پنج اصل و معیار به دست می‌دهد که هر عمل و دستور عقل اگر در این قالب‌ها قرار گیرند اخلاقی و الا غیر اخلاقی هستند و آنها عبارتند از: ۱. اصل قانون کلی، ۲. اصل قانون عام طبیعت شدن، ۳. اصل غایت بالذات بودن انسان، ۴. اصل خودمختاری اراده و ۵. اصل کشور غایات.

ای کاش جناب آقای دکتر سروش تعریفی از اخلاق و معیار اخلاقی بودن ارائه می‌داد تا روشن شود که ضابطه و معیار اخلاقی بودن به نظر ایشان چیست . در حوزه اخلاق یک مکتب اخلاقی به نام نظریه امر الهی وجود دارد که بر آن است که هرچه خدا امر کند اخلاقی است. بر اساس این دیدگاه احکام فقهی خود احکام اخلاقی هستند، چون از جانب خدا صادر شده‌اند. خداوند، حکیم و عالم مطلق و خیرخواه مطلق است و برای سعادت ما احکامی را وضع کرده است. تبعیت از احکام الهی، اخلاقی است حتی به اعتباری دستور عقل و وجدان که از آنها به نام اخلاق نام می‌بریم به دلیل الهامات الهی بودن، اخلاقی هستند. قرآن در این باره می‌فرماید :

وَنَفْسٍ وَمَا سَوَّاهَا فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا. (شمس، ۷ و ۸)

بنابراین برخلاف دیدگاه دکتر سروش احکام فقهی غیر اخلاقی نیستند و اگر احکام فقهی احتمالاً در برخی موارد با احکام اخلاقی عقل ناسازگار بودند در آن صورت تعارض دو حکم اخلاقی یا به تعبیری تعارض دو

حکم اخلاقی الهی می شود که در حوزه اخلاق بسیار اتفاق می افتد. مثل دو حکم راستگویی و احترام به انسان که می تواند در مواردی ناسازگار باشند. در این موارد برای رفع تعارض از حکم اخلاقی حاکم یعنی حکم اخلاقی قاعده اهم و مهم استفاده می کنیم. بنابراین فقه، ضد اخلاق نیست زیرا خود به اعتباری اخلاق است و اگر در مواردی با حکم اخلاقی عقل در ستیز بود مصداق تعارض دو حکم اخلاقی می شوند.

۲. دکتر سروش همچنین به صراحت در حوزه اخلاق می گوید من پلورالیست هستم یعنی همه مکاتب اخلاقی با هر معیاری درست هستند. پس ایشان نباید بر اساس چنین اعتقادی بگویند که فقه، ضد اخلاق است، زیرا که بر اساس دیدگاه برخی فقه خود نوعی اخلاق است و ایشان نباید با این دیدگاه اخلاقی مخالفت کنند و آن را ضد اخلاقی بدانند. اینک تعبیر ایشان:

"به نظر من علاوه بر اخلاق باید به فقه نیز حساس بود و من خود را در ساحت فقه هم پلورالیست می دانم. پلورالیسم نه تنها آموزه های کلامی بلکه فقه و اخلاق را هم در بر می گیرد." (سروش، صورتی بر بی صورتی، گفت و گوی جان هیک و عبدالکریم سروش، مجله مدرسه، ۱۳۸۴)

بر اساس دیدگاه پلورالیستی ایشان در حوزه فقه و اخلاق نباید احکام فقهی ضد اخلاق داشته باشیم چون همه فتاوا و احکام فقهی صحیح و درست هستند. ایشان با پذیرش این دیدگاه نمی تواند بگوید این حکم فقهی ضد اخلاقی و نادرست و لذا باید از میدان خارج شود. اینک عین تعبیر ایشان:

"چون ما به یقین نمی دانیم رای که درست است. به همه ارج می نهمیم و هیچ کدام را از میدان خارج نمی کنیم." (سروش، صراط های مستقیم، مجله کیان، ش ۳۶، ۱۳۶۷)

۳. ما در حوزه فقه مسائلی را ملاحظه می کنیم که فقه به حوزه اخلاق هم سرایت پیدا می کند، یعنی در باطن فقه اخلاق نیز نهفته است. شیخ حر عاملی در کتاب "وسایل الشیعه" ج ۱۵ و ج ۱۶ می فرماید: ۱. علیکم بحسن الخلق ۲. باب وجوب توکیل علی الله ۳. باب وجوب الخوف من الله ۴. باب استحباب کثرت البکا من خشیت الله ۵. باب تحریم الحسد و وجوب اجتنابه دون الغبطه ۶. باب تحریم الکبر ۷. باب کراهت حب المال و الشرف ۷. باب کراهت الحرص علی دنیا و

و نیز شیخ انصاری در کتاب "المکاسب" بسیاری از مباحث اخلاقی را به لحاظ فقهی مورد بررسی قرار داده است. مانند موضوعات سب المومن، دروغ و انواع آن، لهو و لعب، یاری رساندن به ستم و گناه، غیبت، سخن چینی، غش در معامله، هجو مومن و

یعنی فقه حکم فقهی را به احکام اخلاقی سرایت داده اند. یعنی تمام احکام اخلاقی می توانند موضوع حکم فقهی قرار گیرند که این امر می تواند خدمتی به اخلاق باشد. همچنین موجب انگیزه بیشتر برای عمل اخلاقی و نیز موجب اجتناب از بی اعتنائی به احکام اخلاقی می شود.

۴. همچنین ما در فقه مجموعه قواعد حاکمه فقهی داریم که بر تمام احکام فقهی حاکم است و اگر حکم فقهی با آن قواعد ناسازگار بود، حکم فقهی تعدیل یا برداشته می شود. آن قواعد عبارتند از ۱. قاعده لا ضرر ۲. قاعده

لا حرج ۳. قاعده اهم و مهم و... فی المثل در وضو و نماز اگر آب و یا ایستادن برای انسان ضرر داشته باشد تیمم می‌کنیم و نیز نشسته نماز می‌خوانیم. این قواعد فقهی حاکم به اعتباری خود نیز اخلاقی هستند. بنابراین روح فقه، اخلاقی است و به تعبیری اخلاق حاکم بر فقه است.

۵. دکتر سروش بر اساس پذیرش نظریه قبض و بسط بر آن است که فقه با علم فقه متفاوت است. ممکن است فقه معصومانه و مقدس باشد ولی چون علم فقه محصول علم و اجتهاد فقها است خطاپذیر و نامقدس است. ایشان این دوگانگی واقع و معرفت را به همه چیز سرایت می‌دهد: طبیعت و علم به طبیعت، دین و معرفت دینی، فیزیک و علم فیزیک و فقه و علم فقه و... لازمه چنین اعتقادی که همه معرفت انسان را خطاپذیر و واقع را خطاناپذیر بدانیم، نوعی قبول شکاکیت است. مثلاً در طبیعت، واقعیاتی نظیر آتش و حیوانات وحشی داریم. اگر بنا به اعتقاد دکتر سروش بگوییم معرفت ما از آتش و حیوانات وحشی خطاپذیرند و با واقع منطبق نیست و نمی‌توان به آن‌ها اعتماد کرد. قبول این اعتقاد همسان با هلاکت انسان می‌شود. بنابراین به طور کلی نمی‌توانیم بگوییم معرفت با واقع دو چیز متفاوت و متغیر است و هیچ معرفتی با واقع منطبق نیست، زیرا که معرفت ما خطاپذیر و واقع خطا ناپذیر است.

۶. دکتر سروش در این مناظره مطرح می‌کند که فقه اگر حرفی برای گفتن داشته باشد در عرصه عبادات است ولی در حوزه عبادات هم عبادات فاقد اخلاق هستند. یعنی ممکن است صورت ظاهری نماز و روزه باشد ولی به لحاظ باطنی نماز و روزه واقعی نباشد. در پاسخ ایشان می‌توان چنین گفت:

اولاً، این مساله ظاهر و باطن را در مورد اخلاق هم می‌توان مطرح نمود. ممکن است ظاهر یک عمل اخلاقی، اخلاقی ولی در باطن انگیزه آن غیر اخلاقی باشد. مثلاً ممکن است فردی با دیگران رفتار محبت آمیز داشته و یا به ناتوانان کمک کند ولی در واقع انگیزه او از این کارها نفع مادی شخصی باشد. در ظاهر این شخص عمل اخلاقی انجام داده ولی در واقع بدنبال نفع شخصی خود است که اگر نفع او در انجام خلاف این اعمال باشد به سهولت به انجام می‌رساند. لذا این شخص هرچند در ظاهر انسان اخلاقی است ولی در باطن نفع طلب است. به همین دلایل است که در روایات آمده که "انما الاعمال بالنیات" یعنی اعمال به سبب نیت‌ها ارزش گذاری می‌شوند.

و ثانياً اعمال عبادی خود اعمال اخلاقی و نیز تمرین و ممارست اخلاقی شدن است. مثلاً عمل عبادی روزه را می‌توان عاملی برای تقویت اراده و نیز عاملی برای مخالفت با تمایلات نفسانی دانست که برای انجام اعمال اخلاقی لازم و ضروری است. و یا عمل عبادی نماز که در آن باید از عمل غصبی مکان و لباس و آب پرهیز کرد و از خدا سپاس‌گزاری نمود. خود این اعمال، اعمال اخلاقی و نیز می‌توان آن را تمرینی برای اعمال اخلاقی دیگر دانست. در بسیاری از اعمال اخلاقی باید از لذت‌های فروتر و نیز منافع مادی اجتناب کرد و انجام این نوع اعمال اخلاقی نیازمند اراده قوی و تمرین و ممارست است.

و ثالثاً ما راهی برای شناخت باطن افراد نداریم. این افراد مانند منافقینی می مانند که خدمت پیامبر می رسیدند و می گفتند که ما شهادت می دهیم که تو رسول خدا هستی و خدا می فرماید خدا گواهی می دهد که منافقان قطعاً دروغ می گویند.

بنابراین، اعمال عبادی خود عمل اخلاقی و نیز تمرین و ممارستی برای اخلاقی شدن هستند. از این رو سخن دکتر سروش صحیح نیست.

۳. فقه ناکارآمد است

دکتر سروش در این مناظره بیان می دارد که فقه ناکارآمد است. فقه مانند شمع کم فروغی است که برای زمان‌های قدیم و برای محیط‌های کوچک کارآمد بود ولی در دنیای معاصر نمی‌توان با شمع کم فروغ به جهان روشنی بخشید.

بررسی

در پاسخ دکتر سروش می توان گفت چنین دیدگاهی صحیح نیست. فقه با غنا و توانایی که دارد می‌تواند حکم هر مسئله نوپدید را به لحاظ احکام پنج گانه مشخص نماید. مدافعان مکاتب اخلاقی نظیر اخلاق سودگرایانه با یک اصل و قاعده حکم اخلاقی هر عمل انسانی را مشخص می‌نمایند. و یا ایمانوئل کانت فیلسوف آلمانی با پنج قاعده حکم هر دستور عقل و عمل انسانی را به لحاظ اخلاقی مشخص می‌نماید. حال چطور فقه شیعه با این محتوای غنی، ناکارآمد است؟ در فقه حدود پانصد قاعده فقهی داریم که مرحوم ملا حبیب الله کاشانی (۱۲۶۲-۱۳۴۰) از فقهای شیعه در کتاب "مستقصی مدارک القواعد و منتهی ضوابط الفوائد" آنها را جمع آوری کرده است. حال سوال این است مکاتبی که با یک اصل، حکم هر عمل و رفتار انسانی را به لحاظ اخلاقی مشخص می‌نماید چگونه است که فقه و علم فقه که دارای پانصد قاعده فقهی است نتواند حکم فقهی هر عملی را مشخص نمایند. بنابراین این ادعا که فقه ناکارآمد است و نمی‌تواند در مورد مسائل نوپدید حکم فقهی آنها را مشخص نماید، سخن صحیحی نیست. بلکه علم فقه توانمند است که با توانایی و قواعد مندرج در آن می‌توان حکم فقهی هر عملی را تعیین نمود. همچنین فقه متخذ از قرآنی است که خود را تبیاناً لکل شی می داند.

با احترام و عرض پوزش

محمد محمدرضایی، استاد فلسفه دین دانشگاه تهران، سوم آذرماه ۱۴۰۳